

## تحلیل تأثیر سیاست‌های دونالد ترامپ بر قدرت نرم ایالات متحده آمریکا

خسرو دهقانی<sup>۱</sup>، محمد علی بصیری<sup>۲</sup>، عنایت الله یزدانی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۲۷

### چکیده

قدرت نرم از مؤلفه‌های مهم و تأثیرگذار در سیاست خارجی کشورها بشمار می‌رود. این مقاله تلاش دارد تا میزان تأثیر سیاست‌های دونالد ترامپ بر قدرت نرم آمریکا را بررسی نماید. در همین راستا سؤال اصلی مقاله این است که سیاست داخلی و خارجی ترامپ چه تأثیری بر قدرت نرم ایالات متحده داشته است؟ در پاسخ به این پرسش فرضیه مقاله عبارت از این است که سیاست‌های اعلامی و اعمالی ترامپ به‌ویژه با محوریت دکترین «نخست آمریکا» باعث افول قدرت نرم آمریکا شده است. یافته‌های پژوهش با تکیه بر داده‌ها و شواهد موجود نشان می‌دهد رویکرد اقتصادمحور و تمرکز شدید بر منطق هزینه - فایده، اتخاذ سیاست‌های درون‌گرایانه و تجدیدنظر یا خروج از برخی معاهدات منطقه‌ای و بین‌المللی باعث گردیده تا منابع قدرت نرم ایالات متحده از جمله سیاست خارجی و ارزش‌های سیاسی تحت تأثیر قرار گیرد. روش تحقیق در این مقاله تحلیلی - توصیفی است و برای تحلیل از نظریه قدرت نرم استفاده گردیده و ابزار گردآوری داده‌ها نیز مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی بوده است.

**واژه‌های کلیدی:** قدرت نرم، دکترین نخست آمریکا، انزوا گرایی، بین‌الملل گرایی، استثنا گرایی آمریکایی، جامعه مدنی.

---

<sup>۱</sup>. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

<sup>۲</sup>. دانشیار روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول).

basiri@ase.ui.ac.ir

<sup>۳</sup>. دانشیار روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

## مقدمه

ورود دونالد ترامپ به کاخ سفید با شعار محوری «نخست آمریکا»<sup>۱</sup> نمایانگر تحولات داخلی جامعه آمریکا و نظام بین‌الملل و هم‌زمان تغییرات اساسی در ساختار اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آمریکا بوده است. به‌گونه‌ای که در بسیاری از موارد جای پای دکترین نخست آمریکا چه در اقدامات و چه در رویکردهای بحث‌برانگیز ترامپ به چشم می‌خورد. صرف‌نظر از ویژگی‌های شخصیتی ترامپ، بازتاب تحولات معطوف به جهانی‌شدن و ظهور قدرت‌های نوین نظیر چین و انقلاب ارتباطات و تأثیر پیامدهای آن بر جامعه جهانی و به‌خصوص جامعه آمریکا و نظم بین‌الملل لیبرال به رهبری ایالات متحده در اتخاذ دکترین نخست آمریکا مشهود است. سیاست‌های اعلامی و اعمالی ترامپ در بدو ورود به کاخ سفید تاکنون از جهات گوناگون نوعی تجدیدنظرطلبی در سیاست خارجی آمریکا در قیاس با رؤسای جمهور پیشین محسوب می‌شود.

سیاست‌های عمل‌گرایانه ترامپ به‌وضوح بر محور دستیابی به اهداف اقتصادی و بهره‌گیری از اهرم‌های سخت قدرت در راستای تحقق این هدف متمرکز گردیده است. امضای فرمان‌های پیاپی مبنی بر خروج یا تجدیدنظر در پیمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، سیاست رادیکال در قبال مهاجرین و به‌ویژه وعده کشیدن دیوار مرزی با مکزیک، فشار به مکزیک و کانادا برای جبران کسری تجاری و به‌خصوص به راه انداختن جنگ تجاری با چین بر سر اعمال تعرفه‌ها و سیاست‌های ارزی، حمایت از صدور اسلحه به عربستان سعودی علی‌رغم محرز شدن نقش محمد بن سلمان در رسوایی قتل جمال خاشقجی توسط سیا از جمله مواردی است که نشان می‌دهد ترامپ اعتقاد چندانی به اهمیت مبانی قدرت نرم در پیگیری اهداف سیاست خارجی خود نداشته است. پیگیری سیاست نخست آمریکا تنها به رویکردها و رفتارهای سخت اقتصادی محدود نمی‌شود، بلکه دامنه ارزش‌ها و عرصه‌های معنایی معطوف به قدرت نرم را نیز در برمی‌گیرد. رجعت به سنت انزوا گرایی در ابعاد نوین آن و فاصله گرفتن از بین‌الملل‌گرایی و اذعان به ناتوانی در اعاده نقش رهبری فراگیر جهانی از پیامدهای دوره ترامپ محسوب می‌شود.

تا قبل از ترامپ تقریباً تمامی رؤسای جمهور آمریکا با اذعان به استثنابودن ویژگی‌های هنجاری و ارزشی جامعه آمریکا نسبت به جوامع دیگر، خود را متعهد به صدور ارزش‌های آمریکایی نظیر دموکراسی و حقوق بشر چه از طریق ابزارهای سخت و تهاجمی و چه توسل به رویکردهای معطوف به قدرت نرم می‌دانسته‌اند. در مجموع پدیده ترامپ معلول دگردیسی در ساختار اجتماعی ناشی از جهانی‌شدن اقتصاد و سیال‌شدن بیشتر سرمایه در اقتصاد جهانی است. این روند به‌نوبه خود موجب شکاف میان جریان‌های اقتصادی با جریان‌های اجتماعی، تضعیف جامعه مدنی و گرایش به شعارها و سیاست‌های

<sup>۱</sup> First America

عوام‌گرایانه شده است. کوشش این نوشتار این است تا با واکاوی رویکردها و اقدامات ترامپ و به‌ویژه تأکید بر ابعاد تأثیرات دکترین نخست آمریکا بر روابط بین‌الملل، تغییرات منحنی قدرت نرم ایالات متحده بررسی نماید.

## ۱. چارچوب‌های نظری

بدون تردید یکی از مفاهیم برجسته‌ای که در دهه‌های اخیر در روابط بین‌الملل مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است، مفهوم قدرت نرم است. «جوزف نای»<sup>۱</sup> از بنیان‌گذاران نظریه نو لیبرالیسم با تقسیم‌بندی قدرت به دو بُعد کلی قدرت سخت و قدرت نرم، به دولت‌ها به‌طور عام و ایالات متحده به‌طور خاص توصیه می‌کند که به هر دو جنبه قدرت اهمیت دهند. نای نقش قدرت در سیاست بین‌الملل را مانند آب و هوا می‌داند که همه در مورد آن حرف می‌زنند. ولی عده کمی قادر به درک آن می‌باشند (نای، ۱۳۸۹: ۳۷). نای تمایز قدرت نرم و قدرت سخت را در منابع آن‌ها می‌داند. او قدرت سخت را به قدرت فرماندهی تشبیه می‌کند و قدرت نرم را معادل قدرت مشارکت و همکاری می‌داند (Ullah, 2015: 5). در مقایسه با قدرت سخت، قدرت نرم «نسبی»، «زمینه‌مند» و «ناملموس» است (Fan, 2008: 5). به عقیده نای قدرت نرم توانایی شکل دادن به ترجیحات دیگران یا توانایی جذب کردن دیگران است و جذابیت نیز منجر به تصدیق و رضایت دیگری می‌شود (Nye, 2004: 5). نای سه روش برای کسب قدرت نام می‌برد: اجبار (چماق)، پرداخت پول (هویج) و جذابیت (قدرت نرم) (Nye, foreign policy, 2006). از نظر نای قدرت نرم متفاوت از نفوذ است؛ زیرا نفوذ می‌تواند برپایه قدرت سخت استوار باشد. حال آنکه قدرت نرم توانایی جذب کردن است که اغلب به رضایت منجر می‌شود. (Nye, 2004: 6-7).

درواقع یکی از انگیزه‌های مهم نای در ارائه نظریه قدرت نرم در دهه ۱۹۹۰ و سپس در آستانه ورود به قرن بیست و یکم موضع‌گیری در مقابل مفهوم و ماهیت «هژمونی» و نظم در اقتصاد بین‌الملل و در شرایطی بود که ایالات متحده در مقایسه با گذشته توان پرداخت هزینه عملکرد نظام اقتصاد بین‌الملل در چهارچوب رژیم‌های بین‌المللی را نداشت. بسیاری از صاحب‌نظران این تحول را نشانه افول و زوال قدرت هژمونیک آمریکا و خیزش کشورهایی مانند چین و هند در قرن بیست و یکم تلقی کردند. بخش عمده‌ای از تحقیقات نای برگرفته از دغدغه وی در دفاع از ماندگاری ایالات متحده در سلسله مراتب جهانی و در ایده فراگیر افول هژمونی آمریکا بوده است. دغدغه نای اغلب دفاع از این عقیده است که بنیان‌های قدرت آمریکا فراهم کننده بستری است که موقعیت ساختاری این کشور را به‌منزله بازیگر اصلی در سیاست جهانی بازتولید خواهد کرد. اگرچه به نظر وی این بار آمریکا می‌بایست نه با اعمال قدرت بر دیگران بلکه با به‌کارگیری قدرت با همراهی دیگران، موقعیت خود را حفظ کند (دانش‌نیا، ۱۳۹۳: ۷۲-۷۳).

<sup>1</sup> Joseph S. Nye

براساس نظریه نای منابع قدرت نرم آمریکا با هیچ کشور دیگر قابل مقایسه نیست. نای برهمن اساس به دولتمردان آمریکا توصیه می‌کند که با تلفیق هوشمندانه قدرت سخت و نرم به حفظ هژمونی آمریکا کمک کنند. براساس نظریه نای هر چقدر کشوری بتواند جذابیت‌های خود را افزایش بدهد و قابلیت‌ها و استعداد‌های قدرت نرم خود را شکوفا کند، می‌تواند از مزایای آنها در دیپلماسی خود بهره‌مند شود.

## ۲. دکترین نخست آمریکا

دونالد ترامپ به‌طور رسمی شعار جدیدی را در آوریل ۲۰۱۶ در کارزار انتخاباتی خود برگزید. ترامپ در واشنگتن خطاب به هواداران خود «نخست آمریکا» را مهمترین دل‌مشغولی دولت خود دانست و گفت «سیاست خارجی من همیشه منافع مردم آمریکا و امنیت آمریکا را بالاتر از هر چیز دیگری قرار خواهد داد» (Mcmanus, latimes, 2016). با پایان جنگ سرد، سرخوشی ناشی از فروپاشی شوروی و رؤیای تحقق «پایان تاریخ» رنگ باخت و مشکلات اقتصادی ناشی از جهانی شدن و ادغام اقتصادی فضای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داخلی آمریکا را متأثر نمود. در چنین فضایی بستر لازم برای طرح سیاست‌های پوپولیستی فراهم گردید. یکی از دلایل اقبال به شعارهای ناسیونالیستی و عوام‌گرایانه این بود که در فرایند جهانی شدن، جریان‌های فرهنگی و اجتماعی هماهنگ با جریان اقتصادی رشد نکرده است و به‌علاوه گسترش شبکه‌های مجازی مشکلات فرهنگی و اجتماعی را در معرض دید قرار داده و به رشد پوپولیسم دامن زده است (بهکیش و غنی نژاد، ۱۳۹۵: ۴). نای نیز تأکید دارد ابزار قدرت نرم کشورها به‌طور قابل ملاحظه‌ای تحت تأثیر جهانی شدن و انقلاب اطلاعاتی قرار گرفته است (Gunek, 2018: 254). به‌همین خاطر گفتمان ساده و عامه‌پسند ترامپ به‌تنهایی در آن شرایط آنقدر گیرا و کارگر بود که هیچ‌گاه نیاز چندانی به پشتیبانی و همراهی اعضای برجسته حزب جمهوری‌خواه نمی‌دید، به‌قسمی که اولین سناتوروری که به‌طور رسمی از ترامپ حمایت کرد هشت ماه پس از اعلام نامزدی او بود (نظری و ملایی مظفری، ۱۳۹۷: ۱۰۸).

«رابرت کاگان»<sup>۱</sup> اعتقاد دارد ممکن است ترامپ رئیس جمهور خاصی باشد، اما او حتی نمی‌توانست احساسات عمومی را از هیچ خلق کند زیرا شکل دهی به افکار عمومی با وجود یک زمینه بالقوه ممکن می‌گردد. به‌نظر او همان‌گونه که در فاصله بین دو جنگ جهانی زمینه برای انزوگرایی در آمریکا فراهم بود. در حال حاضر نیز ممکن است ترامپ از حمایت اکثریت برخوردار نباشد، اما دلایل قابل توجیهی برای اتخاذ رویکرد نخست آمریکا وجود دارد (kagan, nytimes, 2018). اینکه مشاوران ترامپ از جمله استیو بانون<sup>۲</sup> از اصطلاحاتی نظیر «ناسیونالیسم اقتصادی» استفاده می‌کردند، تصادفی نبوده است. این عبارت در واقع نمایان‌گر فشارهای متراکم در جامعه آمریکا است و معنای آن این است که در حال حاضر چه کسانی

<sup>1</sup> Robert Kagan

<sup>2</sup> Steve Bannon

حق دارند اینجا باشند و چه کسانی از مزیت‌های آمریکا محروم باشند (Illing, vox, 2018). با توجه به وضعیت نامساعد اقتصادی از سال ۲۰۰۸ و کسری مالی بزرگ کشور که همراه با رشد مداوم چین، هند، برزیل، ترکیه و سایر اقتصادها همراه بوده است، به نظر می‌رسد تغییر قابل توجه و غیرقابل برگشت در قدرت اقتصادی جهانی به وقوع پیوسته است؛ بنابراین بعضی از بدبینی‌ها مؤید این باور است که ایالات متحده نفوذ و قدرت نرم خود را از دست داده است.

(Kagan, newrepublic, 2012).

نای معتقد است اقتصاد می‌تواند هم رفتار قدرت نرم و هم رفتار قدرت سخت تولید کند. (سیف و همکاران، ۱۵:۱۳۹۲). رویکرد ترامپ در بهره‌گیری از اهرم زور و فشار برای گرفتن امتیازات اقتصادی و همزمان شانه خالی کردن از تعهدات در قبال سازمان‌ها و پیمان‌های بین‌المللی رفتار معطوف به قدرت سخت قلمداد می‌شود. نتیجه گزارش‌های تحقیقاتی شاخص «قدرت نرم ۳۰»<sup>۱</sup> و «مرکز تحقیقاتی پیو»<sup>۲</sup> به وضوح بیانگر تغییرات به وجود آمده در سیاست خارجی ایالات متحده و تأثیر آن بر قدرت نرم در مدت ریاست جمهوری ترامپ می‌باشد. در دوره ترامپ رتبه آمریکا در قدرت نرم مطابق شاخص‌های «قدرت نرم ۳۰» روبه کاهش بوده و مطابق آخرین گزارش منتشر شده در سال ۲۰۱۸، ایالات متحده از رتبه نخست در سال ۲۰۱۶ به رتبه چهارم تنزل پیدا کرده است. کاهش نسبی قدرت نرم آمریکا مطابق گزارش این مؤسسه همچنان ادامه دارد و این تنزل جایگاه با شعار «نخست آمریکا» مرتبط می‌باشد (Mcclory, 2018:49). جوزف نای نیز با استناد به همین نتایج ادعا می‌کند که ریاست جمهوری دونالد ترامپ، باعث فرسایش قدرت نرم آمریکا شده است و این کاهش، مرتبط با سیاست نخست آمریکا می‌باشد. نای اذعان می‌دارد که در نظرسنجی «مؤسسه گالوپ»<sup>۳</sup> که در ۱۳۴ کشور برگزار شده است، تنها ۳۰ درصد به مطلوبیت ایالات متحده تحت رهبری ترامپ رأی داده‌اند که کاهش ۱۲۰ درصدی در مقایسه با دوران اوباما است. مرکز تحقیقات پیو نیز به این نتیجه رسیده است که چین با نرخ تأیید ۳۰ درصدی به جایگاه تقریباً مساوی با آمریکا ارتقا پیدا کرده است (Nye, confidential, 2018).

ترامپ به واسطه آموزه‌های حرفه‌ای و منش کاسب‌کارانه و همچنین شرایط حاکم بر اقتصاد آمریکا، هدف و فلسفه تمام مناسبات را پیگیری منافع اقتصادی و مالی در قالب سیاست نخست آمریکا جست‌وجو می‌کند. به عقیده «برایان کلاس»<sup>۴</sup> ترامپ دیپلماسی را معادل «معامله اقتصادی» می‌بیند. از دید ترامپ برندگان در مناسبات کشورها کسانی هستند که دارای مازاد تجاری و بازندگان کسانی هستند که دارای کسری تجاری هستند (Class, 2016:2). ترامپ بر این گمان است که

<sup>1</sup> Soft Power 30

<sup>2</sup> Pew Research Center

<sup>3</sup> Gallup Institute

<sup>4</sup> Brian Class

کشورها تنها با منطق اقتصادی وارد تعامل با یکدیگر می‌شوند و آمریکا باید از تمامی اهرم‌های فشار خود برای نیل به منافع اقتصادی بهره‌برداری کند. جوزف نای با اشاره به همین نگرش ترامپ اذعان می‌دارد، سیاست‌های داخلی یا خارجی که ریاکارانه، پرنخوت و بی‌تفاوت به عقاید دیگران که تنها بر فهم مختصری از منافع ملی متکی باشد، می‌تواند قدرت نرم را تضعیف کند. ممکن است اهمیت قدرت نرم آمریکا برای برخی مدعیان، محل تردید باشد؛ چرا که به‌زعم آنها کشورها با ملاک منافع خود وارد همکاری می‌شوند؛ اما در این ادعا یک نکته مغفول مانده است؛ همکاری براساس «همینه و بزرگی» یک کشور صورت می‌گیرد و همینه یک کشور نیز متأثر از «جذابیت» آن است. در عصر اطلاعات، موفقیت یک کشور صرفاً به این نیست که ارتش چه کسی پیروز می‌شود، بلکه موفقیت بستگی به این دارد که روایت چه کسی پیروز می‌شود (Nye, confidential, 2018). روی هم‌رفته دکترین نخست آمریکا و گرایش به سیاست‌های درون‌گرا به‌عنوان چراغ راهنمای سیاست خارجی، سیاست‌های ترامپ را معطوف به ابزارهای قدرت سخت نموده است.

### ۳. ارزش‌های سیاسی و سیاست خارجی

جوزف نای یکی از منابع مهم قدرت نرم را ارزش‌های سیاسی و سیاست خارجی قلمداد می‌کند. به‌نظر نای ارزش‌های سیاسی، هنگامی قدرت نرم محسوب می‌شود که با ارزش‌های اجتماعی و روح سیاست خارجی مطابقت داشته باشد و سیاست خارجی نیز زمانی قدرت نرم تلقی می‌شود که مشروع و اخلاقی انگاشته شود (دلیرپور، ۱۳۹۱: ۴۸). نای استدلال می‌کند که دو عامل باعث جذابیت‌های سیاسی می‌شوند؛ نخست؛ دولت باید واجد آن دسته از ارزش‌های سیاسی باشد که منعکس‌کننده ارزش‌های جهانی باشد. دوم؛ دولت باید سیاست خارجی خود را براساس این ارزش‌های جهانی هدایت کند. کشورهایی که می‌توانند این دو معیار را برآورده کنند، منابع قدرت نرم زیادتری در اختیار خواهند داشت. (Nye, 2004: 11). نظریه نای البته درخصوص قدرت نرم مطابق با ارزش‌های لیبرالیسم غربی پایه‌گذاری شده و به همین دلیل نای به‌طور مداوم تکرار می‌کند که ارزش‌های لیبرال دموکراسی نظیر حقوق بشر و فرصت‌های فردی دارای جذابیت جهانی هستند. نای براساس همین منطق استدلال می‌کند که ارزش‌های غیر لیبرال دارای قابلیت‌های اندکی برای تولید قدرت نرم می‌باشند (Nye, 2004: 56).

سیاست خارجی آمریکا تا مقطع فروپاشی جنگ سرد بیشتر تحت تأثیر نظم دوقطبی بر محور سد نفوذ کمونیسم تعریف می‌شد. با فروپاشی شوروی، عناصر ارزشی و هنجاری به‌ویژه در قالب طرح‌های صدور لیبرال دموکراسی و حمایت از انقلاب‌های رنگی در سیاست خارجی ایالات متحده برجسته‌تر گردید. حوادث ۱۱ سپتامبر و تأثیرات ابعاد مختلف جهانی شدن و ظهور قدرت‌هایی مانند چین و متعاقب آن متأثر شدن طبقات متوسط و فرودست موجب گردید تا محبوبیت ارزش‌های لیبرال دموکراسی در داخل و خارج از آمریکا روبه افول گذارد.

اگرچه کاهش اعتماد عمومی به دولت در ایالات متحده، پدیده جدیدی نیست، اما تحركات پوپولیستی که به انتخاب دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۶ انجامید، سطح جدیدی از تخریب اعتماد عمومی را نسبت به ارزش‌های لیبرال دموکراسی به طور معمول نشان می‌دهند. به طوری که در پانزده سال گذشته شاهد افزایش شدید نارضایتی عمومی در سیستم حکومتی در ایالات متحده بوده‌ایم. نظرسنجی واشنگتن پست و دانشگاه مریلند در اکتبر ۲۰۱۷ نشان می‌دهد که ۷۱ درصد از آمریکایی‌ها بر این باورند که قطب‌بندی سیاسی و سوء عملکرد دموکراسی به «نقطه پایین و خطرناک» رسیده است (Shattuck Watson & Mcdole & 2018:1).

در حالی که قدرت اقلیت و مشروعیت سیاست خارجی استوانه قدرت نرم را تشکیل می‌دهد، به عقیده نای اعتبار سیاست خارجی آمریکا در دهه‌های گذشته در کل جهان و به خصوص خاورمیانه به شدت کاهش یافته است (Nye, 2004: 16). اظهارات اسلام‌هراسانه ترامپ ۱,۵ میلیارد مسلمان جهان را خشمگین کرده است. او مشاور امنیت ملی را منصوب کرده که گفت: «اسلام یک مذهب نیست، بلکه ایدئولوژی است که باید با آن مبارزه کنیم». ترامپ با حمایت از انتقال سفارت اسرائیل به بیت المقدس به طور جدی به اعتبار آمریکا نزد اعراب و مسلمانان ضربه زده است (Rugh, 2019: 1-2). در حالی که به عقیده نای بازیگران با اهرم قدرت نرم بر سر جذابیت و کسب مشروعیت با یکدیگر رقابت می‌کنند (نای، ۱۳۹۲: ۱۹۲). رئیس جمهور بارها و بارها نقش آمریکا را به عنوان رهبر دموکراسی و حقوق بشر منحرف کرده است. به این ترتیب تقلید ایدئولوژیکی از یک ملت که ارزش‌های جهانی را برآورده می‌کند، تضعیف کرده است. (Brands, foreignpolicy, 2017).

مواضع و عملکرد ترامپ در قبال حمایت از ائتلاف نظامی به رهبری عربستان در یمن و به خصوص در قبال قتل جمال خاشقچی نشان داد، ترامپ به افکار عمومی جهانی و ارزش‌های مورد ادعای آمریکا نظیر حقوق بشر کمترین التفاتی ندارد. با اینکه سیاست‌تأیید کرد که محمد بن سلمان عامل قتل روزنامه‌نگار منتقد سعودی بوده، ولی ترامپ همچنان عربستان را متحد بزرگ و اصلی خود قلمداد کرد و اعلام نمود حاضر نیست میلیاردها دلار صدور اسلحه به عربستان را متوقف کند. ترامپ با چشم پوشی از این جنایت حتی انتقاد برخی جمهوری خواهان را برانگیخت. منتقدان ترامپ او را متهم به نادیده گرفتن ارزش‌های آمریکایی نمودند و اذعان نمودند اگر مستبدین در کنار آمریکا باشند، ترامپ حاضر است چشم خود را بر هر جنایتی ببندد.

یکی دیگر از عوامل ضایع شدن قدرت نرم آمریکا در دوره ترامپ، عدم پابندی ترامپ به نظم سیاسی تکوین یافته به رهبری آمریکا است. «نیکلاس اونف»<sup>۱</sup> از پایه‌گذاران نظریه سازه‌انگاری معتقد است که آمریکا در دوره‌هایی زوال سیاسی را تجربه کرده است ولی این زوال در سال‌های اخیر تسریع شده و جای هیچگونه اغراقی نیست که ترامپ و هوادارانش متعهد به از کار انداختن نظم مبتنی بر قانون هستند؛ آنها نظام دموکراتیکی را که بیش از ۲۰۰ سال قدمت دارد، به بازی گرفته و آن را با نوعی رهبری مسیحی اقتدارگرا و کسب حمایت عوام و همکاری سرمایه‌داری الیگارشسی - فاشیسم جایگزین می‌کنند (بیاتی، خبرگزاری مهر، ۱۳۹۶). نظرسنجی مؤسسه پیو در سال ۲۰۱۸ نشان داد که کره جنوبی و ژاپن، معتبرترین متحدان آسیایی آمریکا، به ترتیب با ۷۱ درصد و ۵۴ درصد ریزش، اعتماد به رئیس جمهوری آمریکا را تجربه کردند. این آمار ضربه‌ای به حیثیت جهانی آمریکا زد. به‌علاوه استراتژی ترامپ در نقض تعهدات و حمایت از دولت‌های مستبد، خطر از بین بردن اقتدار اخلاقی آمریکا را به‌عنوان رهبر حقوق بشر و دموکراسی تشدید کرده است (Honigberg, 2018:1).

سیاست‌های مهاجرتی ترامپ نیز به اعتبار و ارزش‌های سیاسی ایالات متحده به‌عنوان مهد مهاجران ضربه زده است. به باور نای صرف علاقه دیگران برای آمدن به آمریکا گிரایی این کشور را افزایش می‌دهد (نای، ۱۳۹۲:۳۵۸). سیاست‌های راست‌گرایانه ترامپ در مورد مهاجرین، موجی از خشم و تنفر را در ایالات متحده و همسایگان به‌ویژه مکزیک برانگیخت. فرمان جدا کردن بیش از دو هزار کودک از والدین در مرز مکزیک باعث تنزل حیثیت ایالات متحده در افکار عمومی بین‌المللی گردید. در مجموع سیاست خارجی دولت ترامپ بر محور پیگیری منافع اقتصادی به هر قیمتی استوار است. ابزارهای عمده ترامپ در این رستا عموماً بر محور چماق و هویج متکی است.

#### ۴. بین‌الملل‌گرایی و انزوگرایی

انزوگرایی و بین‌الملل‌گرایی دو سنت مهم تاریخ حکمرانی در ایالات متحده بوده که قدرت نرم آمریکا را تحت تأثیر قرار داده است. در کلی‌ترین تعبیر، اصطلاح «انزوطلبی» به معنی پرهیز از درگیر شدن در امور بین‌المللی است و این عدم درگیری به معنای قطع روابط با خارج نیست بلکه به معنای عدم درگیری در امور است (هالستی، ۱۳۸۳:۱۷۰). اتخاذ استراتژی انزوطلبی در گذشته به سبب محدود بودن حجم تعاملات، خودپسندگی نسبی دولت‌ها، موقعیت خاص ژئوپلیتیک و ارتباطات ضعیف بین‌المللی، به مراتب از ادامه این جهت‌گیری در آغاز قرن بیست و یکم آسان‌تر بوده است. مسلماً با تحولات شگرفی که اینک در عرصه روابط بین‌الملل پدید آمده است، دیگر این امکان وجود ندارد که دولتی به جهت‌گیری مزبور روی آورد و بتواند آسیب‌پذیری خود را به حداقل برساند (قوام، ۱۳۸۴:۲۳۴).

<sup>1</sup> Nicholas Onuf



ویژگی‌های انزوگرایی به‌وضوح در سیاست‌های ترامپ محرز بوده است. البته با بررسی سیاست‌های اعلامی و اعمالی ترامپ می‌توان استدلال کرد که او در بهترین وضعیت پیرو انزوگرایی جدید است و نه انزوگرایی کلاسیک قرن نوزدهم. آمریکای قرن نوزده هنوز وارد معادلات گسترده جهانی نشده بود؛ اما آمریکای معاصر به‌شدت درگیر معادلات جهانی است و پیگیری کار ویژه‌های منطق انزوگرایی قرن نوزده برای این کشور امکان‌پذیر نخواهد بود. نوانزوگرایی خواستار پایان‌نیافتن یا کاهش برخی از تعهدات سیاست خارجی است. به‌عبارت‌دیگر، نوانزوگرایی نوعی بین‌الملل‌گرایی‌گزینشی است نه انزوگرایی مطلق (سلیمان زاده و همکاران، ۲۷۳: ۱۳۷۹-۲۷۲). دوره ترامپ دوره سیاست ملی‌گرایانه تلقی می‌شود. خصوصیت این دوره تأکید فزون‌تر بر قدرت اقتصادی و نظامی (قدرت سخت) است؛ بنابراین آمریکای ترامپ دغدغه کمتری برای معناسازی خواهد داشت (دهشیار، ۱۳۹۵: ۳۲). بین‌الملل‌گرایی‌گزینشی ترامپ و اهتمام به داخل، باعث گردیده آمریکا از بسیاری مسئولیت‌ها و تعهدات خود شانه خالی کند. درحالی‌که اوباما جهان را خاکستری می‌دید، ترامپ جهان را سیاه و سفید مطلق می‌بیند. سیاست خارجی وی به‌طورکامل باعث تضعیف قدرت نرم ایالات آمریکا در سطح جهانی به‌ویژه در اروپا شده است. سؤال مهم در این ارتباط این است که در دوره ترامپ، قدرت نرم آمریکا تا چه حد آسیب خواهد دید و این آسیب آیا قابل ترمیم خواهد بود؟ (لفور، خبرگزاری مهر، ۱۳۹۶).

درخصوص انگیزه ترامپ جهت تقابل با بین‌الملل‌گرایی و روی آوردن به نوانزوگرایی به‌رغم تأثیر منفی بر قدرت نرم می‌توان گفت افکار عمومی آمریکایی‌ها نسبت به پذیرش اقدامات فوق‌العاده برای اجرای طرح‌های بین‌الملل‌گرایانه و شکل دادن به نظم جهانی، سرسخت‌تر شده است. جای تعجب نیست که حدود ۲۹ درصد از آمریکایی‌ها در سال ۲۰۰۱ معتقد بودند که ارتقای دموکراسی باید یک هدف مهم در سیاست خارجی باشد، در سال ۲۰۱۳ تنها ۱۸ درصد چنین فکری می‌کردند (Brands, foreignpolicy, 2017).

«آنتونیو گوترش»<sup>۱</sup> دبیر کل سازمان ملل متحد به‌طور واضح اذعان نمود که انزوگرایی موجب افول قدرت نرم ایالات متحده شده است. گوترش بدون نام بردن از «دونالد ترامپ» با اشاره به درگیری آمریکا در تعارضات مختلف از جمله تجارت و سایر موقعیت‌ها می‌گوید «این بدان معناست که کشش و جاذبه جامعه آمریکایی که چند دهه پیش یک فاکتور برجسته در روابط بین‌الملل به شمار می‌رفت، امروز از تأثیرگذاری کمتری برخوردار است». به باور گوترش علی‌رغم اینکه ایالات متحده، زمانی ضامن ثبات جهانی بوده است، اکنون توانایی خود را برای تأثیر بر رویدادهای جهانی از دست می‌دهد (Friedman, nytimes, 2018). تشدید واگرایی و استقلال‌طلبی اروپا در قبال آمریکا در دوره ترامپ به‌خوبی

<sup>1</sup> Antonio Guterres

گواه بر تضعیف موقعیت رئیس‌جمهور ایالات‌متحده جهت اجماع سازی در موضوعات مهم بین‌المللی است. به‌ویژه موضوع خروج یک‌جانبه ترامپ از برجام نشان داد اروپا بیش‌ازپیش از سیاست‌های ترامپ فاصله گرفته است. ترامپ بدون توجه به ملاحظات قدرت نرم در عوض معتقد است نظم پس از جنگ جهانی دوم جامعه آمریکا را دچار گسیختگی و ازهم‌پاشیدگی کرده است (Clarke & Ricketts, 2017: 373). هنری کیسنجر وزیر خارجه سابق آمریکا نیز با تأیید تأثیر تحولات جهانی بر جامعه آمریکا معتقد است وظیفه اصلی دولت انطباق مناسب با شرایط جدید است. (Ccurran, 2018: 2-3).

اگرچه در ایالات‌متحده تا حدودی این اجماع وجود دارد که آمریکا باید در تعهدات خود پس از جنگ جهانی دوم به صورت تدریجی تجدیدنظر کند، ولی ترامپ این رویکرد را به‌صورت رادیکالی و بدون ملاحظات و پیامدهای منفی بر اعتبار و قدرت نرم آمریکا دنبال می‌کند.

## ۵. استنا‌گرایی آمریکایی

استنا‌گرایی نظریه‌ای است که جامعه آمریکا را استثنایی و از نظر کیفی، با همه جوامع دیگر متفاوت می‌انگارد. «ما باید به عنوان یک شهر درخشان بر روی تپه باشیم، چشم همه مردم به ما است». این گفته «جان وینتروپ»<sup>۱</sup>، نخستین فرماندار ماساچوست، در سال ۱۶۳۰ م به‌عنوان نماد استنا‌گرایی در آمریکا انتخاب شده است (Wertheim, 2017: 2-3). «استفان والت»<sup>۲</sup> عقیده دارد در دو قرن گذشته، مبارزین آمریکایی، ایالات‌متحده را به‌عنوان «امپراتور آزادی»، «شهر درخشان بر روی تپه»، «آخرین امید زمین»، «رهبر جهان آزاد» و «کشور ضرورت» خوانده‌اند. استنا‌گرایی آمریکایی بر این فرض استوار است که ارزش‌ها، نظام سیاسی و تاریخ آمریکا منحصر به فرد و مورد تحسین جهانی است. آن‌ها همچنین به این نکته اشاره می‌کنند که ایالات‌متحده این استحقاق را دارد که نقش متمایز و مثبت در صحنه جهانی ایفا کند. وجود این اوصاف دیرپا به‌خودی‌خود نشانگر این است که چرا کاندیداهای ریاست جمهوری در آمریکا ناگزیر هستند تا با تکرار این اصطلاحات از عظمت آمریکا بگویند. حتی باراک اوباما نیز خود را یک استنا‌گرا می‌خواند و در توجیه عقیده خود از استنا‌گرایی بریتانیایی و استنا‌گرایی یونانی یاد می‌کند. (Walt, foreign policy, 2011).

اهمیت استنا‌گرایی با قدرت نرم این است که رؤسای جمهور آمریکا خود را موظف به صدور ارزش‌های آمریکایی از جمله دموکراسی می‌دانسته‌اند و حتی مداخلات نظامی و کمک‌های اقتصادی خود را نیز به بهانه همین ارزش‌ها توجیه می‌کرده‌اند. این در حالی است که ترامپ برخلاف سایر رؤسای جمهور آمریکا استنا‌گرایی آمریکایی را با صراحت

<sup>1</sup> John Winthrop

<sup>2</sup> Stephen Walt

هرچه تمام‌تر رد کرده است. ترامپ در جریان کارزار انتخاباتی خود در مورد استثنای گرای آمریکا گفته بود «من این اصطلاح را دوست ندارم. من هرگز آن را دوست نداشتم، زیرا که ما همه در حال معامله هستیم» (Blake, washingtonpost, 2016). انکار استثنای گرای آمریکایی نه به واسطه دیدگاه مساوات‌گرایانه ترامپ، بلکه در راستای سیاست نخست آمریکا قابل توجیه است. ترامپ با اولویت دادن به قدرت سخت، جایگاه ممتازی برای قدرت نرم در سیاست خارجی و به‌خصوص صدور ارزش‌های آمریکایی قائل نیست و مبنای تعامل آمریکا با دیگر کشورها را منطق هزینه - فایده قرار داده است. «جیمز کوران»<sup>1</sup> بر این عقیده است که از پایان جنگ جهانی دوم، جریان استثنای گرای آمریکایی در سخنان و رویکرد رؤسای جمهور ایالات متحده غالب بوده است. اعتقاد بر این است که ایالات متحده یک مأموریت ویژه دارد و آن آزاد کردن جهان به همراه توسعه دموکراسی برای همه مردم بوده است، با این حال، دونالد ترامپ در این زمینه مستثنا است. چرا که به باور او نخستین وظیفه دولت محافظت از شهروندان و ارتقای رفاه آنها هست (Curran, 2018:1). ترامپ، وقتی از «شکوه سرنوشت» صحبت می‌کند، دیگر آمریکا را به‌عنوان یک ملت برگزیده نمی‌خواند، وقتی ترامپ از «پیروزی مجدد آمریکا» صحبت می‌کند، قطعاً دغدغه او دیگر صدور آزادی و دموکراسی نیست (Curran, 2018:9).

رد استثنای بودن آمریکا گواه بر ضعف این کشور در موقعیت رهبری جهانی و لزوم توجه به داخل است. به همین خاطر ترامپ استثنای بودن آمریکا را عمدتاً به این دلیل رد می‌کند که او فکر می‌کند این ایده، ایالات متحده را فلج نموده و مانع موفقیت آمریکا است. در نزد ترامپ کشورها از منظر رقابت برای کسب منابع ثابت، مشابه هستند، ولی استثنای گرای آموزه و باور خاصی را به‌طور سنتی در آمریکایی‌ها نهادینه کرده است که کشورشان جهان را رهبری می‌کند. در حالی که ترامپ بر این باور است که کشورش سهم منصفانه خود را به دست نیاورده است و می‌خواهد این حق را از دیگران بازستاند؛ اما در واقع کاری که او می‌کند، ممکن است به بحران هویت ملی منجر شود (Wertheim, 2017:2-3).

تفکر ضدیت با استثنای گرای در میان محافل دانشگاهی و روشنفکری آمریکا جریانی روبه رشد بوده است. این نحله با همکاری‌های بین‌المللی مخالف نیست، بنابراین نمی‌توان آن را به راحتی به‌عنوان انزوا گرای طبقه‌بندی کرد. در عوض، آنها معتقدند ایالات متحده می‌تواند با قوانین و مقررات بین‌المللی به صورت گزینشی برخورد کند؛ یعنی هر جا که این مقررات با اهداف آمریکا هماهنگی دارد آن را انتخاب کند و هر جا قوانین بین‌المللی با اهداف آمریکا تباین دارد، آن را کنار بگذارد (Spiro, foreignaffairs, 2000).

<sup>1</sup> James Curran

برخی تحلیل‌گران نظیر توماس فریدمن این ضدیت را نشانه ناآگاه بودن ترامپ از تاریخ آمریکا می‌دانند. او با انتقاد از سیاست‌های ضداستانگرایی در دوره رئیس‌جمهور جدید بر این باور است که دونالد ترامپ بارها و بارها ثابت کرده است که هیچ‌چیز از تاریخ و اهمیت آمریکا نمی‌داند. این ملت آمریکا بوده است که در بهترین حالت خود، همیشه برای ارزش‌های جهانی آزادی و حقوق بشر ایستاده است و همواره برای ایجاد ثبات در نظام جهانی بیشترین هزینه‌ها را پرداخت کرده است، گرچه خود آمریکا نیز بزرگ‌ترین ذینفع آن بوده است (Friedman, nytimes, 2018). فریدمن در این باره می‌گوید برای من هر هفته، نگران‌کننده‌ترین چیز در مورد ریاست جمهوری ترامپ این است که او تلاش دارد تا بسان قطره‌های مداوم اسید، چیزهایی که واقعاً ما را به‌عنوان یک کشور بزرگ و موردحسادت بسیاری در سراسر جهان تبدیل کرده است، نابود کند (Friedman, nytimes 2019).

جوزف نای معتقد است قدرت نرم آمریکا از منظر استثنای گرای برپایه دو رکن «الهام» و «اقدام» استوار بوده است. به نظر نای، ترامپ اولین رئیس‌جمهوری است که تا این حد یک نظم ۷۰ ساله را به چالش کشیده است. به همین دلیل چالش اصلی برای رئیس‌جمهور بعد از ترامپ این خواهد بود که آیا می‌تواند بدون مداخله نظامی، هم ارزش‌های دموکراتیک را ارتقا دهد، هم با یک رهبری غیرهژمونیک، نهادهای موردنیاز برای وابستگی متقابل در جهان را ایجاد و حفاظت نماید؟ (Nye, aspistrategist, 2018).

## ۶. جامعه مدنی

رابطه قدرت نرم و جامعه مدنی در مرکز اندیشه نای قرار دارد. به نظر نای منشأ اصلی تولید قدرت نرم، جامعه مدنی و بازیگران غیردولتی است و نه دولت؛ بنابراین دولت‌ها باید برای تولید قدرت نرم استعدادهای جامعه مدنی خود را آزاد کنند (Nye, foreignpolicy 2013). نای نتیجه می‌گیرد که قدرت نرم در آمریکا نه توسط دولت، بلکه به‌واسطه جامعه مدنی ایجاد می‌شود. از دانشگاه‌ها گرفته تا فرهنگ محبوب آمریکا مانند «هالیوود»<sup>۱</sup>، از بنیادهایی مانند «بیل»<sup>۲</sup> و «ملیندا گیتس»<sup>۳</sup> و غیره تا رسانه‌های آزاد هستند که تولید کننده قدرت نرم هستند (Nye, foreignpolicy, 2018).

در همین راستا نقطه امیدواری برای منتقدان ترامپ از جمله نای این است که آمریکا چیزی بیش از ترامپ یا یک دولت است. برخلاف قدرت سخت، بخش بزرگی از منابع قدرت نرم کاملاً جدا از دولت هستند و تنها قسمت کوچکی از آن‌ها در خدمت اهداف دولت‌ها است. به نظر نای در یک جامعه لیبرال، دولت نمی‌تواند فرهنگ را کنترل کند. در واقع نبود سیاست‌های فرهنگی رسمی، خود یکی از منابع جذابیت است (Nye, confidential, 2018). جاناتان مک کلوری<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> Hollywood

<sup>۲</sup> Bill Fundation

<sup>۳</sup> Melinda Gates Fundation

<sup>۴</sup> Jonathan Mcclory

نیز در گزارش مربوط به افول قدرت نرم آمریکا در سال ۲۰۱۸ اظهار خشنودی می‌کند که در آمریکا هیچ رئیس‌جمهوری به‌تنهایی نمی‌تواند اقدام به حذف منابع قدرت نرم که طی دهه‌های مختلف به‌دست آمده، نماید. با نگاهی به منابع قدرت نرم این کشور نظیر آموزش و پرورش، تولیدات محصولات فرهنگی، شاخص‌های دیجیتال، بیشترین تعداد مؤسسات آموزش عالی برتر در جهان، نوآوری و شرکت‌های معتبر تکنولوژیکی، برندهای معتبر تجاری و توانایی جذب دانشجویان بین‌المللی از سرتاسر دنیا، مشخص می‌شود که قوی‌ترین منابع قدرت نرم آمریکا خارج از کنترل دولت است. مک کلوری باین‌حال در پایان گزارش خود رویکرد «بازی با حاصل جمع صفر» ترامپ به روابط بلندمدت با متحدان را نشانه این واقعیت می‌داند که اعتبار و آینده قدرت نرم آمریکا با وخامت و بیماری روبه‌رو است (McClory, 2018:50).

از بدو استقرار ترامپ در کاخ سفید تقابل ترامپ و بازیگران جامعه مدنی شروع شد و همچنان ادامه دارد. از ابتدای حضور ترامپ در کاخ سفید هنرمندان آمریکایی پای ثابت اعتراضات خیابانی علیه سیاست‌های دولت بوده‌اند. هالیوود با تمام توان از سیاست‌های کاخ سفید انتقاد کرد و مراسم‌های خود را به محلی برای تمسخر و تحقیر ترامپ تبدیل کرده است (یزدان فام، ۱۴۶۱:۳۹۵). البته در میان بازیگران غیردولتی بیشترین حملات عریان ترامپ به رسانه‌های منتقد بوده است. ترامپ اولین رئیس‌جمهوری است که با استفاده از رسانه‌های نوین اجتماعی و به‌خصوص شبکه اجتماعی تویتر و عموماً با ادبیات غیر دیپلماتیک به جنگ رسانه‌ها، کشورها و شخصیت‌ها رفته است. ترامپ در سال ۲۰۱۸ بیش از ۳۴۰۰ توییت ارسال کرد که به‌طور متوسط حدود ۱۰ توییت در روز هست (Breuniger, cnbc, 2018). به نظر برخی تحلیلگران، برخورد ترامپ با رسانه‌ها یادآور تقابل ریچارد نیکسون با رسانه‌ها است. ترامپ عقیده دارد که بسیاری از رهبران و مؤسسات کشور، از جمله دموکرات‌های برجسته، برخی از نمایندگان جمهوری خواهان و سازمان‌های خبری مهم، علیه او هستند و تلاش می‌کنند تا به‌صورت هماهنگ موجبات سقوط او را فراهم آورند (Hong, usnews, 2017). ترامپ از عنوان «اخبار جعلی» برای رسانه‌های منتقد یاد می‌کند. ترامپ روزنامه‌نگاران منتقد را «پادوهای نخبگان لیبرال» می‌نامد که به‌زعم وی، به رؤیای آمریکایی‌ها خیانت می‌کنند. درحالی‌که مردم سراسر جهان نظاره‌گر دموکراسی آمریکا هستند، اقدام ترامپ چراغ سبز به حکومت‌های سرکوبگر برای خاموش کردن صداهای مستقل در سراسر دنیا است (Tisdall, theguardian, 2018).

نای نیز علی‌رغم اظهار امیدواری به جامعه مدنی آمریکا معتقد است نحوه عملکرد دولت در داخل، نظیر حمایت از مطبوعات آزاد، می‌تواند دیگران را تحت‌الشعاع قرار دهد. به عقیده نای سیاست‌های ترامپ در تمام حوزه‌های مذکور در تضاد با جذابیت‌های آمریکا بوده است (Nye, confidential, 2018).

به‌طور کلی اگرچه مقاومت و مخالفت برخی بازیگران غیردولتی در ذات خود می‌تواند نشانه قدرت نرم انگاشته شود؛ ولی از سوی دیگر رشد سیاست‌ها و جریان‌های راست‌گرایانه و پوپولیستی و اقبال به آن‌ها در جوامع غربی و به‌خصوص جامعه آمریکا می‌تواند بیانگر تضعیف جامعه مدنی در این جوامع تلقی شود.

## نتیجه‌گیری

ورود دونالد ترامپ به‌عنوان چهل و پنجمین رئیس‌جمهور ایالات‌متحده و طرح دکترین «نخست آمریکا» حاکی از سیر تکوین جهانی‌شدن و تأثیر آن بر جامعه آمریکا و به‌تبع آن دگردیسی در سیاست خارجی و هژمونی ایالات‌متحده در تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی هست. در این پژوهش ضمن تأکید بر دکترین نخست آمریکا، تأثیر سیاست‌های ترامپ بر قدرت نرم ایالات‌متحده موردبررسی قرار گرفت. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد اتخاذ سیاست خارجی نو انزواگرایانه و اهتمام به مسائل داخل و خروج یا تجدیدنظر در تعهدات بین‌المللی باعث تضعیف قدرت نرم ایالات آمریکا در سطح جهانی به‌ویژه در اروپا شده است. ترامپ همچنین برخلاف رویه رؤسای جمهور گذشته با انکار استثنا‌گرایی آمریکایی دغدغه اصلی خود را رشد اقتصادی و تولید شغل قرار داده و با توسل به اهرم‌های سخت قدرت تلاش دارد تا به هر قیمت ممکن و بدون توجه به تولید خشم و نفرت، اهداف خود را عملی سازد.

همچنین یافته‌های مقاله نشان می‌دهد هرچند آمریکا زوال ارزش‌های سیاسی معطوف به قدرت نرم را قبل از ترامپ نیز تجربه کرده است، ولی این زوال به‌زعم جوزف نای و دیگر صاحب‌نظران از زمان ورود ترامپ به کاخ سفید شتاب فزاینده‌ای گرفته است. رنگ باختن سریع چندجانبه‌گرایی و متعاقب آن بی‌میلی ایالات‌متحده برای همکاری در قالب رژیم‌ها و معاهدات موجود منطقه‌ای و بین‌المللی باعث گردیده تا اعتماد هم‌پیمانان و دوستان آمریکا به پایین‌ترین حد خود برسد. براین‌اساس نقطه امیدواری برای نای و دیگر منتقدان ترامپ این است که جامعه آمریکا و به‌خصوص بازیگران غیردولتی چیزی فراتر از ترامپ و یا یک دولت است و بخش غالب منابع قدرت نرم آمریکا کاملاً مجزا از دولت است. به همین جهت ترامپ نمی‌تواند منابع قدرت نرم آمریکا را به‌طور عمیق خدشه‌دار نماید. به‌خصوص اینکه مخالفت با سیاست‌های ترامپ در محافل هنری و رسانه‌ای همچنان ادامه دارد. باوجوداین امیدواری‌ها، تمایل جامعه آمریکا به سیاست‌ها و شعارهای ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶ حکایت از آن دارد که روند جهانی‌شدن اقتصاد و برون‌سپاری سرمایه، به‌شدت بر موقعیت و گرایش‌های طبقه متوسط به‌عنوان سنگ بنای جامعه مدنی و دموکراسی تأثیر منفی گذاشته و زمینه را برای تضعیف جامعه مدنی و گرایش به سیاست‌های عوام‌گرایانه مهیا کرده است. علاوه‌برآن به نظر می‌رسد سیاست‌های ترامپ از یک‌سو نمایانگر پذیرش تغییرات در سلسله‌مراتب جهانی و تلاش برای تطبیق با شرایط جدید است و از سوی دیگر

به نظر می‌رسد با گشایش فصل نوینی در سیاست خارجی آمریکا، بازگشت کامل به دوران ماقبل ترامپ حتی با وجود ناکامی او در انتخابات سال ۲۰۲۰ دشوار به نظر می‌رسد.

## منابع:

- بیاتی، عبدالحمید (۱۳۹۶)، ترامپ زوال «نظم سیاسی آمریکایی» را تسریع کرد، خبرگزاری مهر، <https://www.mehrnews.com/news/4186505> / (تاریخ رؤیت: ۱۱/۱۲/۱۳۹۷).
- بهکیش، مهدی و غنی نژاد موسی (۱۳۹۵)، «ترامپ دشمن تجارت آزاد است»، ماهنامه مهرنامه، شماره ۵۰، دانش نیا، فرهاد (۱۳۹۳)، «قبض و بسط مفهوم قدرت در سامان فکری جوزف نای»، دو فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی سال چهارم، شماره سوم، پاییز...
- دلیرپور، پرویز (۱۳۹۱)، «روال قدرت نرم ایالات متحده آمریکا»، دو فصلنامه مطالعات قدرت نرم، سال دوم، شماره ۷.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۵)، «ترامپ و محوریت توانمندی اقتصادی و نظامی در قلمرو سیاست خارجی»، فصلنامه پژوهشنامه روابط بین‌الملل، دوره اول شماره ۲۲.
- سلیمان زاد، سعید، امیدی، علی، براتی، سحر (۱۳۹۷)، «راهبرد سیاست خارجی ترامپ: هیبرید نوگرایی و واقع‌گرایی»، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۸، شماره ۲۸.
- سیف زاده، الله مراد و افتخاری، اصغر و عزتی، مرتضی و رضایی، محمدتقی (۱۳۹۲)، «مفهوم شناسی مفهوم قدرت نرم متعارف: توسعه نظریه قدرت نرم در حوزه اقتصاد»، فصلنامه مطالعات راهبردی بسیج، سال شانزدهم، شماره ۵۸، بهار.
- لفور، جفری (۱۳۹۶)، «ژنرالها سیاست خارجی ترامپ را راهبری می‌کنند/ کاهش قدرت نرم آمریکا»، گفت‌وگو با خبرگزاری مهر، <https://www.mehrnews.com/news/4084674> (تاریخ دسترسی: ۲/۱۱/۱۳۹۷).
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)؛ روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها، تهران، سمت، چاپ دوم...
- یزدان فام، محمود (۱۳۹۵)، «سیاست خارجی ترامپ و جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال نوزدهم، شماره چهارم (زمستان).
- نای، جوزف، اس (۱۳۸۹)، قدرت نرم؛ ابزارهای موفقیت در سیاست بین‌الملل، سید محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری: دانشگاه امام صادق
- نای، جوزف اس (۱۳۹۲)، آینده قدرت، ترجمه: احمد عزیری، تهران، نشر نی.

نظری، علی اشرف و ملایی مظفری، امیر (۱۳۹۷)، «زبان‌شناختی و امکان تحلیل شخصیت سیاستمداران؛ مطالعه دونالد ترامپ»، فصلنامه سیاست جهانی، شماره ۲۳، بهار.

هالستی، کی. جی (۱۳۸۳)، *مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل*، مترجمان: بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی...

- Blake, A. (2016), "Hillary Clinton is 100 percent right about Donald Trump not buying into American exceptionalism",; [https://www.washingtonpost.com/news/theworldpost/wp/2016/08/31/hillary-clinton-is-100-percent-right-about-donald-trump-opposing-american-exceptionalism/?utm\\_term=.426331f3c538](https://www.washingtonpost.com/news/theworldpost/wp/2016/08/31/hillary-clinton-is-100-percent-right-about-donald-trump-opposing-american-exceptionalism/?utm_term=.426331f3c538), (Accessed on: 22/1/2019)
- Brands, H. (2017). Can US internationalism survive Trump?. *Foreign Policy*, 25. <https://foreignpolicy.com/2017/05/25/can-u-s-internationalism-survive-trump/> (Accessed on: 22/12/2018).
- Breuninger, Kevin (2018), "Trump's most memorable Twitter bombshells of 2018", <https://www.cnbc.com/2018/aop-10-biggest-twitter-bombshells-made-history-in-2018.html>. [Html](https://www.cnbc.com/2018/aop-10-biggest-twitter-bombshells-made-history-in-2018.html) (Accessed on 28/01/2019).
- Curran, J. (2018). "Americanism, not globalism": President Trump and the American mission.
- Clarke, M., & Ricketts, A. (2017). Donald Trump and American foreign policy: The return of the Jacksonian tradition. *Comparative Strategy*, 36(4), 366-379.
- Class, Brian (2016), "Dictators around the world will delight in Trump's victory", <https://www.theguardian.com/commentisfree/2016/nov/18/dictators-world-donald-trump-victory-russia-drc>, (Accessed on: 15/02/2019).
- Fan, Y. (2008). Soft power: Power of attraction or confusion?. *Place Branding and Public Diplomacy*, 4(2), 147-158.
- Friedman, T. (2018). Time for GOP to threaten to fire Trump. *New York Times*.
- Friedman, T., L. (2019), "What if Trump Could Explain as Well as He Inflames?" <https://www.nytimes.com/2019/02/05/opinion/trump-immigration-border.html> (Accessed on: 16/02/2019).
- Gunek, A. (2018). A new type of soft power: Country branding. *Uluslararası Kültürel ve Sosyal Araştırmalar Dergisi (UKSAD)*, 4(1), 252-259.
- Hong, J., C. (2017), "Donald Trump is The Richard Nixon of Our Time", <https://www.usnews.com/news/the-report/articles/2017-12-15/donald-trump-is-the-richard-nixon-of-our-time> (Accessed on 16,12/2018).
- Honigberg, B. (2018), "Recommitting the United States to Soft Power Strategies", McCain Institute.
- Illing, S. (2018). How 'America First' Ruined the 'American Dream'. *Vox. October*, 22.
- Kagan, R. (2012). Not fade away: Against the myth of American decline. *The New Republic*, 243(1).
- Kagan, R. (2018). "America First" Has Won. *New York Times*, 23.
- Mcmanus, D. (2016), "Trump says he stands for 'America First.' What does that mean?" <https://www.latimes.com/opinion/opinion-la/la-ol-trump-america-first-20160427-story.html> (Accessed on 27/01/2019).



- McClory, J. (2018). *The Soft Power 30—A Global Ranking of Soft Power 2017*. Portland Communications & USC Center on Public Diplomacy: available at <https://softpower30.com/wp-content/uploads/2018/07/The-Soft-Power-30-Report-2018.pdf> (06 May 2019).
- Nye Jr, J. S. (2004). *Soft power: The means to success in world politics*. Public affairs.
- Nye, J. S. (2006). Think again: Soft power. *Foreign Policy*, 23(2), 3-5.
- Nye, J. S. (2013). What China and Russia don't get about soft power. *Foreign policy*, 29(10).
- Nye, J. (2018). Donald Trump and the decline of US soft power. *Project Syndicate*, 12.
- Nye, J. S. (2018), "The two sides of American exceptionalism," [https:// www. Aspistrategist .org .au /the -two-sides-of-american-exceptionalism/](https://www.Aspistrategist.org.au/the-two-sides-of-american-exceptionalism/)(Accessed on 13 /02 /2019 ).
- Rugh, W., A. (2019), "*Trump and America's Soft Power*", Palgrave Macmillan Publishes Journals, Monographs and Reference Books.
- Shattuck, J., Watson, A., & McDole, M. (2018). Trump's First Year: How Resilient is Liberal Democracy in the US. *Carr Center for Human Rights Policy, Harvard Kennedy School*.
- Spiro, P. J. (2000). The New Sovereignists-American Exceptionalism and Its False Prophets. *Foreign Aff.*, 79, 9.
- Tisdall, S. (2018). Donald Trump's War with the Media Has Deadly Implications. *The Guardian*.
- Ullah, C. S. (2015). *Chinas soft power: changing the world perception*. Naval Postgraduate School Monterey United States.
- Walt, S. M. (2011). The myth of American exceptionalism. *Foreign Policy*, (189), 72.
- Wertheim, S. (2017). Trump and American exceptionalism. *Foreign Affairs*.

## **Analysis of the impact of Donald Trump's policies on USA soft power**

Khosrow Dehghani, Mohammad Ali Basiri, Anayat Allah Yazdani

**Received:**2019.1.22

**Accepted:**2019.7.18

### **Abstract**

Soft power is one of the most important and effective factors in foreign policy of countries. This article attempts to examine the impact of Donald Trump's policies on American soft power. In this regard, the main question of the paper is that the domestic and foreign policies of Trump which have had effects on the soft power of the United States? In response to this question, the hypothesis of the article is that announcements and acts policies of Trump, in particular with the emphasis on the "First America", has led to the decline of American soft power. Findings of the research, based on existing evidence and evidence, suggest that an economically oriented approach focused on cost-benefit logic, the adoption of intrinsic policies and renewal or the withdrawal of regional and international treaties has led to US soft power resources, including foreign policy and political values. The research method in this article is analytical-descriptive and is used for analyzing soft power theory and the data collection tool has been based on library and internet resources

**Keywords:** Soft power, America first, Isolationism, Internationalism, American Exceptionalism, Civil Society